

فَرزین و فروزان



فَرزین بَرادَرِ فروزان است. دیروز، فَرزین پیش من آمد. من و فَرزین بازی کردیم. زمانی که از بازی خسته شدیم، کمی آسایش کردیم و آبمیوه خوردیم. من آب سیب را دوست دارم.

فَرزین آبِ آنار را زیاد دوست دارد. فَرزین سگِ زیبایی دارد. من و فَرزین، سگ را به گَرْدِش بُردیم. سگِ فَرزین بازیگوش است و دوست دارد با ما بازی کند. پس از نیمروز فُروزان پیش ما آمد. این بار، ما سه تایی بازی کردیم.



ما از دیدنِ یکدیگر شادمان بودیم. فَرزین دوست دارد، کاپیتان بشود. من به او گفتم: کاپیتانِ کشتی باید شِنا کردن یاد بگیرد. من می‌توانم، شِنا بکنم. فَرزین تازه دارد شِنا یاد می‌گیرد.

کردن: شِنا کردن، گَرْدِش کردن، آسایش کردن، خَرید کردن، بازی کردن

من شِنا می‌کنم، گَرْدِش می‌کنم، آسایش می‌کنم، خَرید می‌کنم و بازی می‌کنم.

من شِنا کَرَدَم، گَرْدِش کَرَدَم، آسایش کَرَدَم، خَرید کَرَدَم، بازی کَرَدَم.